

احمد پوری در به کار بستن این نیروی عظیم موفق نبوده است. سنگ بزرگی را که در این رمان برداشته پرتاب نکرده است، و حیف که این سنگ رها نشده، که اگر می شد خیلی چیزها را می توانست خرد کند. پوری رمانش را به جای این که بنویسد، تعریف کرده است. «دو قدم این ور خط» بیشتر به کلام شفاهی ثبت شده، یا بهتر است بگوییم به خاطرات عجیب و غریب مردی که در مقطعی کوتاه حوادثی بسیار تجربه کرده، شبیه است تا یک رمان. آن اسکیزوفرنی فرهنگی که حرفش را زدیم، در حد محتوا متوقف شده و به هیچ وجه به ساختار کتاب رسوخ نکرده است. در کتاب همه چیز مرتب و منظم است و با آرامشی کاذب پیش می رود، تنش از سر تا ته این روایت پرماجرا زدوده شده است. راوی اول شخص مقتدر و آسوده خاطر، همه چیز را یک دست و خطی کرده، تمام صداها و الحان را شبیه هم کرده است و بی توجه به اختلاف زمانی و مکانی دو بخش رمان، که یکی در تهران و لندن معاصر می گذرد و دیگری در تبریز و لنینگراد نیم قرن قبل، همه چیز را به همان زبان خاطره گوی خویش، همان زبان پدرانۀ آسوده خاطر تعریف کرده است. توجه به جزئیات بسیار محدود است و همین یکی از بزرگ ترین ضربه هایی است که رمان تحمل می کند. بستر روایت امکانی عالی برای پرداختن به جزئیات و تمرین هایی نو در عرصۀ توصیف است، به خصوص به واسطۀ اختلاف زمانی پنجاه ساله دو تکه رمان. پوری می توانست در این رمان، از منظر انسانی معاصر که به پنجاه سال پیش پرت شده، تصویری از تبریز بسازد که هرگز از یاد خواننده نرود، مثل کاری که دکتروف در «رگتایم» با امریکای آغاز قرن بیستم می کند. اما پوری امکاناتی را که به دست خود در رمانش خلق کرده است نادیده می گیرد، و به جای آن با عجله سعی می کند قصه اش را پیش ببرد، راوی را به وصال آخمتووا برساند و به تهران برش گرداند. همین است که صحنه هایی از رمان که فرصت هایی بسیار بارزش برای جولان نویسنده اند، مثلاً صحنۀ به زندان افتادن احمد و حمید، هدر رفته اند. اغراق نیست اگر بگوییم این رمان باید حداقل دو برابر آن چه که هست حجم می داشت تا جواب گوی انتظاری باشد که خود در خواننده برمی انگیزد، انتظاری که برآورده نمی شود. ۵



علی خزاعی فر

## نگاهی به سبک ترجمۀ احمد پوری

شعری که نثر است

نثری که شعر است

احمد پوری در کتاب برای تو و ماه نغمه سردادم گزیده ای از اشعار کارل سندبرگ را ترجمه کرده است. یکی از شعرهای این مجموعه شعری است با عنوان سبک:

سبک بفرمائید بحث کنید درباره سبک / می توانید ثابت کنید سبک از کجا می آید / به شرطی که بگوئید پاولوا پاهاش را از کجا آورده و تایی کاب آ هدف گیری راکتتش را.

شما صحبت تان را بکنید / فقط سبک را از من نگیرید / این صورت من است / شاید زیاد جذاب نباشد / اما هرچه باشد صورت من است / با آن حرف می زنم، آواز می خوانم، می بینم / می چشم و حس می کنم / می دانم چرا باید نگاهش داشته باشم.

در این شعر سخن سندبرگ درباره سبک سخنی است که پیش از او برخی ادیبان هم گفته بودند و آن این که سبک امری شخصی و توصیف ناپذیر است، مثل صورت انسان که منحصر به فرد است و همچنانکه هر کس را از صورتش میشناسند نوشته هر کس هم بیانگر سبک اوست.

در این شعر تا بیت آخر سندبرگ به زبان شاعرانه سبک را توصیف می کند اما بیت آخر توصیف نیست بلکه نتیجه توصیف است. شاعر می گوید سبک من هرچه باشد، خوب یا بد، باید آن را نگه دارم. همچنانکه هر کس خود را به چهره خود می نمایاند، هر کس باید به سبک

۱: آنا پاولوونا پاولوا (۱۸۸۱-۱۹۳۱) درخشان ترین بالرین جهان  
۲: تایی کاب (۱۸۸۶-۱۹۶۱) بازیکن بیس بال آمریکایی و رکورددار هدف گیری و زدن توپ

خود بنویسد تا خود باشد. البته می‌توان با عمل جراحی چهره دیگری برای خود ساخت، همچنانکه می‌توانیم آگاهانه از سبکی که به صرافت طبع می‌نویسیم تخطی کنیم و سخن خود را به سبک دیگری بیان کنیم اما با این کار از صداقت دور می‌شویم و سبک ما رنگ تصنع به خود می‌گیرد.

در این شیوه تعریف سبک، که با شیوه تعریف سبک نزد زبان‌شناسان کاملاً متفاوت است، سبک کیفیتی است که می‌توان آن را تشخیص داد و از دیگر سبک‌ها متمایز کرد ولی نمی‌توان اجزای تشکیل‌دهنده آن را به سادگی توصیف کرد چون سبک حاصل کارکرد ناآگاهانه سه عامل عمده است: استعداد و توانایی نویسنده در کاربرد زبان، آشنایی نویسنده با زبان و تجربه زبانی منحصر به فرد او و بالاخره ذوق و سلیقه نویسنده در کاربرد زبان.

نویسندگان و شاعران معمولاً آگاهانه یا ناآگاهانه به سبکی واحد و قابل تشخیص دست می‌یابند، یا لاقط همت یا آرزوی آنها این است که به چنین سبکی برسند. اما در مورد مترجمان وضعیت کمی تفاوت دارد. مترجم باید متنی را بنویسد که به سبکی دیگر نوشته شده و این سبک ممکن است دارای آنچنان ویژگی‌های بارزی باشد که با سبک خود او تزاخم پیدا کند. کم نبوده‌اند مترجمانی که میان سبک نوشته‌ها و ترجمه‌هایشان تفاوتی آشکار به چشم می‌خورد. و البته کم هم نبوده‌اند مترجمانی که میان سبک نوشته‌ها و ترجمه‌هایشان تفاوتی آشکار به چشم نمی‌خورد. آقای احمد پوری از این دسته دوم است چون ترجمه‌های ایشان سبکی واحد دارد و هرچه ترجمه می‌کند، اعم از شعر یا نثر، رنگ و بوی سبک او را می‌گیرد.

ممکن است در اینجا کسی بپرسد آیا خوب است مترجمی همه چیز را به یک سبک ترجمه کند. این پرسش را می‌توان به شیوه‌ای دیگر پرسید. اگر تعریف سندبرگ از سبک را بپذیریم، آیا مترجم اصلاً می‌تواند به سبکی غیر از سبک خود بنویسد؟ آیا سبک لباس است که مترجم بتواند آن را از تن خارج کند و لباسی متناسب هر متن بپوشد؟ این پرسش یکی از پرسش‌های متعددی است که ادبا درباره سبک مطرح می‌کنند و پاسخ آنها هم معمولاً ذوقی و تجویزی است. آنچه اجمالاً می‌توان گفت این است که مترجم اگر متونی را ترجمه کند که با سبک شخصی مانوس و مالوف او سازگاری دارد اساساً مساله تعارض میان سبک مترجم و سبک نویسنده پیش نمی‌آید. مترجمان بزرگ این نکته را آگاهانه یا ناآگاهانه در نظر دارند.

اما سبک احمد پوری چه ویژگی‌هایی دارد. در ترجمه‌های شعر احمد پوری، با آن که اشعار سروده شاعران متفاوتی است (نزار قبانی، نازم حکمت، نرودا، کارل سندبرگ)، یک وحدت سبک می‌بینیم. آقای پوری ترجیح می‌دهد کلمات ساده (کلمات یک یا دو سیلابی)

و امروزی بکار بگیرد و در نتیجه زبان ایشان از تکلف و تصنع و فضل‌نمایی و آرکائیسم بدور است. همچنین در این زبان مقصود با حداقل کلمات بیان می‌شود و لذا حشو در زبان آقای پوری به حداقل می‌رسد. با این حال، با همان کلمات ساده و با حداقل کلمات، زبان آقای پوری زبانی است تا حد امکان روشن و منطقی. این زبان یک ویژگی دیگر هم دارد و آن این که ترجمه شعر، هرچند هم که تلاش کنیم ساده و روشن باشد، هرچند هم که تلاش کنیم لحن رمانتیک یا آرکائیک را از آن بگیریم و به زبان طبیعی روزمره نزدیکش کنیم، باز باید زبانی متفاوت به نظر برسد. یعنی خواننده ترجمه شعر نه فقط از نحوه تقطیع ابیات بلکه از زبان ترجمه نیز باید حس کند که دارد شعر می‌خواند نه یک نثر معمولی. آقای پوری درک درستی از زبان شعر دارد و می‌داند چگونه کلمات ساده را به نحوی موجز کنار یکدیگر قرار بدهد و چگونه ترکیبات واژگانی آشنا و مانوس بیابد و ترکیبات واژگانی ناآشنا و خلاق بسازد و چگونه کلمات را در زنجیره جمله آرایش بدهد تا به زبانی شاعرانه دست پیدا کند. این ویژگی‌ها کم و بیش در تمام ترجمه‌های آقای پوری دیده می‌شود. برای نمونه به ترجمه آقای پوری از شعری از پابلو نرودا توجه کنید:

In you the earth	در تو زمین را
Little	خُرد
rose,	گل سرخ،
roselet,	سرخ‌گل خُرد
at times	گاه
tiny and naked,	خُرد و برهنه،
it seems	چنانی
as though you would fit in one of my hands	که‌گوئی در یک دست من جای می‌گیری،
	تا تو را میان دو انگشت به دهانم برم،
as though I'll clasp you like this and carry you to my mouth	
but	اما
suddenly	به ناگهان
my feet touch your feet	پایم پایت را لمس می‌کند
and my mouth your lips:	و دهانم لبانت را:
you have grown	تو بزرگ می‌شوی

Said the cunning Spider to the Fly” :Dear friend ,what can I do,  
To prove the warm affection I’ve always felt for you?  
I have within my pantry ,good store of all that’s nice;  
I’m sure you’re very welcome—will you please to take a slice“?  
”Oh no ,no “,said the little Fly” ,Kind Sir ,that cannot be,  
I’ve heard what’s in your pantry ,and I do not wish to see“!

۲۵

your shoulders rise like two hills, شانه‌هایت چون دو تپه قد می‌فرازند،  
your breast wander over my breast, سینه‌هایت بر سینه‌ام سرگردانند  
my arm scarcely manages to encircle the thin بازویم به دشواری بر گرد  
new-moon line of your waist: کمرهلال گونه‌ات می‌پیچد:  
خود را در عشق چون آب دریا رها کرده‌ای:

in love you have loosened yourself like sea water:

چشمان فراخ آسمان را به دشواری می‌توانم سنجید

I can scarcely measure the sky’s most spacious eyes

و بر دهانت خم می‌شوم تا بوسه بر زمین زنم.

and I lean down to your mouth to kiss the earth.

قافیه و وزن از ابزار شعر هستند اما ابزار ضروری بحساب نمی‌آیند. امروزه دیگر پذیرفته‌ایم که شعر بدون قافیه و وزن هم میتواند شعر باشد ولی مهمتر از آن این‌که وجود وزن و قافیه را تا آنجا برای شعر می‌پذیریم که در خدمت زبان شعر باشد نه اینکه تحمیل بر شعر. یعنی اگر قافیه و وزن در شعری تصنعی جلوه کند و به زبان شعر لطمه بزند، نباشد بهتر است. این نکته در ترجمه اهمیت بسیار دارد چون در اینجا مترجم که نگران معنی شعر است احتمال دارد برای حفظ وزن یا قافیه به تکلف بیفتد و به زبان شعر لطمه بزند. آقای پوری داستان منظوم عنکبوت و مگس را به شعر برگردانده تا توانایی خود را در شعر منظوم هم نشان بدهد ولی با آنکه ترجمه پوری ترجمه‌ای صددرصد دقیق نیست و با آنکه این ترجمه قافیه و وزن درستی دارد و شعری پذیرفتنی در فارسی بحساب می‌آید، اما برای مخاطب مورد نظر خود زبانی تا حدی ثقیل پیدا کرده است. تجربه نشان میدهد که ترجمه شعر موزون به شعر موزون لزوماً بهترین روش نیست. فقط در مواردی چنین روشی موفق بوده که مترجم به شیوه‌ای اقتباسی ترجمه کرده و مضمون شعر را در زبان مادری و برای مخاطب جدید خود بازآفرینی کند. با این کار مترجم بین ترجمه و متن اصلی در سطح کلان یعنی از جهت نوع مخاطب و مضمون شعر شباهت برقرار میکند نه در سطح خرد با ایجاد معادلهایی نظیر به نظیر برای اجزاء متن اصلی:

عنکبوت حيله گر به مگس گفت:

"من چه سازم تا دمی باور کنی این اراده‌های دیرین مرا؟

روی میز و سفره در تالار من آن مرباهای شیرین مرا؟

لطف کن بر بنده، از این خوان پر هر چه می‌خواهد دل تنگت بخور."